

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

و کارم را به خدا می سپارم، که خدا،

به [حال] بندگان [خود] بیناست.

« سوره ی غافر: بخشی از آیه ی ۴۴ »

نهج البلاغه ی منظوم

۱

هفتاد خطبه - هفت نامه

و صد و پنجاه رباعی برگرفته از:

مضامین نهج البلاغه

تقدیم به:

مقتدایم ، امیرِ مؤمنان علی (علیه السّلام)

« ۱۴۰۳ »

اثر : علی آزاد قوشچی

۶۶	خطبه‌ی ۲۷	۹	درآمدی بر نهج البلاغه‌ی منظوم
۷۲	خطبه‌ی ۲۸	۱۳	خطبه‌ی ۱
۷۴	خطبه‌ی ۲۹	۲۸	خطبه‌ی ۲
۷۵	خطبه‌ی ۳۰	۳۳	خطبه‌ی ۳
۷۶	خطبه‌ی ۳۱	۳۸	خطبه‌ی ۴
۷۷	خطبه‌ی ۳۲	۴۰	خطبه‌ی ۵
۸۰	خطبه‌ی ۳۳	۴۱	خطبه‌ی ۶
۸۲	خطبه‌ی ۳۴	۴۲	خطبه‌ی ۷
۸۵	خطبه‌ی ۳۵	۴۲	خطبه‌ی ۸
۸۶	خطبه‌ی ۳۶	۴۳	خطبه‌ی ۹
۸۷	خطبه‌ی ۳۷	۴۳	خطبه‌ی ۱۰
۸۸	خطبه‌ی ۳۸	۴۴	خطبه‌ی ۱۱
۸۹	خطبه‌ی ۳۹	۴۴	خطبه‌ی ۱۲
۹۰	خطبه‌ی ۴۰	۴۵	خطبه‌ی ۱۳
۹۲	خطبه‌ی ۴۱	۴۷	خطبه‌ی ۱۴
۹۲	خطبه‌ی ۴۲	۴۷	خطبه‌ی ۱۵
۹۳	خطبه‌ی ۴۳	۴۸	خطبه‌ی ۱۶
۹۵	خطبه‌ی ۴۴	۵۱	خطبه‌ی ۱۷
۹۵	خطبه‌ی ۴۵	۵۴	خطبه‌ی ۱۸
۹۶	خطبه‌ی ۴۶	۵۵	خطبه‌ی ۱۹
۹۷	خطبه‌ی ۴۷	۵۶	خطبه‌ی ۲۰
۹۷	خطبه‌ی ۴۸	۵۷	خطبه‌ی ۲۱
۹۸	خطبه‌ی ۴۹	۵۸	خطبه‌ی ۲۲
۹۹	خطبه‌ی ۵۰	۵۹	خطبه‌ی ۲۳
۱۰۰	خطبه‌ی ۵۱	۶۲	خطبه‌ی ۲۴
۱۰۱	خطبه‌ی ۵۲	۶۳	خطبه‌ی ۲۵
۱۰۳	خطبه‌ی ۵۳	۶۴	خطبه‌ی ۲۶

خطبه‌ی ۵۴	۱۰۴
خطبه‌ی ۵۵	۱۰۵
خطبه‌ی ۵۶	۱۰۶
خطبه‌ی ۵۷	۱۰۷
خطبه‌ی ۵۸	۱۰۸
خطبه‌ی ۵۹	۱۰۸
خطبه‌ی ۶۰	۱۰۹
خطبه‌ی ۶۱	۱۰۹
خطبه‌ی ۶۲	۱۱۰
خطبه‌ی ۶۳	۱۱۰
خطبه‌ی ۶۴	۱۱۱
خطبه‌ی ۶۵	۱۱۳
خطبه‌ی ۶۶	۱۱۵
خطبه‌ی ۶۷	۱۱۷
خطبه‌ی ۶۸	۱۱۸
خطبه‌ی ۶۹	۱۱۸
خطبه‌ی ۷۰	۱۱۹
نامه‌ها	
نامه‌ی ۲۷	۱۲۱
نامه‌ی ۳۱	۱۲۵
نامه‌ی ۴۱	۱۵۹
نامه‌ی ۴۵	۱۶۲
نامه‌ی ۴۷	۱۷۰
نامه‌ی ۵۳	۱۷۳
نامه‌ی ۶۹	۲۱۷

رباعیات	۲۲۱
توضیحات	۲۴۳
مثنوی قطره‌ای از دریا	۲۶۰
فرازهایی از دعای کمیل	۲۶۱

درآمدی بر « نهج البلاغه‌ی منظوم »

سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران، شمردنِ نعمت‌های او
توانند و کوشندگان، حق او را گزاردن نتوانند.

خدایی که پای اندیشه‌ی تیزگام، در راه شناسایی او لنگ است و سرِ فکرِ ژرف‌رو، به
دریای معرفتش بر سنگ.

صفت‌های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی و به
زمانی مخصوص نابودنی. نهج البلاغه خطبه‌ی « ۱ »

با خود اندیشیدم، در این مقدمه از ویژگی‌ها و شخصیت متعالی امام علی (علیه السلام)
سخن بگویم.

از شب‌زنده‌داری‌هایش، از یتیم‌نوازی‌هایش.

از عدالتش، قضاوتش، شجاعتش.

از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصارش.

از این که حتی در زمان خلافتش، سیر غذا نمی‌خورد که شاید در یمامه یا حجاز، فردی به

قرصی نان محتاج است.

از توصیه‌هایش به لشکریانِ خود، که شروع کننده‌ی جنگ نباشند، فراریان را تعقیب نکنند، زخمی‌ها را از پای دریاورند و از اموالِ آنان چیزی برندارند و ...

لیکن دیدم سخن گفتن از چنان شخصیتی، در یک مقدمه، چنان که شاید و باید، ممکن نیست.

علاوه بر این، چه بسا اندیشمندان و پژوهشگرانِ مسلمان و غیرمسلمانی که، در این باره مقاله‌ها و کتاب‌ها نوشته‌اند و هر اهلِ دلی می‌تواند به آن‌ها مراجعه نماید و مطالعه کند.

یک نمونه‌اش « جورج جرداق مسیحی »

محقق و استاد دانشگاه لبنانی که به گفته‌ی « دکتر شریعتی » بزرگترین انسانی است که علی (ع) را به بشریتِ امروز شناسانده است.

کتابی نوشته در پنج جلد با عنوان: « امام علی (ع) صدای عدالت انسانی »

در بخشی از این کتاب، چنین می‌خوانیم:

« کجا هستند نویسندگان حقوق بشر، تا حقوق بشر را در عمل بفهمند نه در سخنرانی و مراسم و سازمان ملل و یونسکو که همه دروغ‌اند. »

یا خود دکتر شریعتی، که در شناساندنِ امام علی (ع) کتابی چند صد صفحه‌ای نوشته و چنین آورده است:

« او [علی (ع)] بر خلافِ حکیمان دیگر، بر خلافِ نوابغ و اندیشمندان دیگر، که اگر نابغه‌اند، مرد کار نیستند و اگر مرد کارند، مرد اندیشه و فهم نیستند و اگر هر دو هستند، مرد شمشیر و جهاد نیستند و اگر هر سه هستند، مرد پارسایی و پاکدامنی نیستند و اگر هر چهار هستند، مرد عشق و احساس و لطافتِ روح نیستند و اگر همه هستند، خدا را نمی‌شناسند و خودشان را در ایمانشان گم نمی‌کنند و خودشان هستند. »

مردی است در همه‌ی ابعاد انسانی.

همچون یک کارگر، همچون من و تو کار می‌کند و با همان پنجه‌هایی که آن سطرهای عظیم خدایی را می‌نویسد، پنجه در خاک فرو می‌برد، چاه می‌کند، قنات احداث می‌کند و در شوره زار آب برمی‌آورد.»

با معیاری که امام علی (ع) از عدالت مطرح می‌نمایند، امروز، بر سرِ درِ بسیاری از دادگاه‌های دنیا، باید «بیدادگاه» نوشت. درِ بسیاری از مکان‌ها را که با عناوین مختلف و فریبنده‌ی اقتصادی، اموال مردم را غارت می‌کنند، باید گل گرفت.

بسیاری از صدر نشینان که در تصمیم‌گیری‌ها و پرداختن به امور، منافع خود را بر منافع طبقات مختلف جامعه ترجیح می‌دهند، باید به ذیل نشینی تنزل نمایند.

کجا به محرومان و مظلومان و به حاشیه رانده شدگان می‌اندیشد، آن که با مفت خوران و تجمل پیشگان، همصدا و همنشین شده؟

کجا به طرفداری از حقیقت و راستی بر می‌خیزد آن که در راهِ ناراستی و بی بصیرتی گام برمی‌دارد؟

آن یکی کاخ نشین و دگری در غم نان کاشکی زودتر این فاصله‌ها پر بشوند گاه، ده‌ها و شاید صدها نفر در گرمای طاقت فرسا کار می‌کنند، عرق می‌ریزند و در شرایط دشواری که جامعه و سودجویان و زراندوزان و دور افتادگان از راه «عدالت» برایشان تحمیل می‌کنند، عمرشان در معادن، مزارع، و کارگاه‌ها، به اندک دستمزدی تلف می‌شود و از ثمره‌ی دسترنج آنان، اشخاص یا طبقه‌ی خاصی برخوردار می‌شوند. و امام علی (ع)، عدالت را معنا نمود و مفهوم زندگی را به ما یاد داد. آری، مفهوم زندگی را.

آن هم نه با حرف و گفتار، بلکه با عمل. ۹

باید دانست،

آنان که هیچ ندارند جز خدا، بی‌نیازانِ سعادت‌مندانند.

و آنان که همه چیز دارند جز خدا، مفلسانِ تیره‌روزانند.

آن که در مسیرِ زندگی، با امام علی (ع) همسو باشد، به سرمنزلِ مقصود می‌رسد و گر نه، در بیابانِ گمراهی و ضلالت هلاک می‌شود.

مکتبِ او، مکتبِ ایمان است.

مکتبِ عشق، امید، شهادت، سربلندی، تواضع و ...

قرآن، کلامِ وحی است.

امام علی (ع) ما را به اندیشیدن و تدبّر در قرآن فرا خوانده است که خود، همواره از قرآن الهام می‌گیرد و تعالیم قرآن را در زندگی، عملی می‌نماید.

همان علی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نمونه‌ی اعلای انسانیت است.

می‌بخشاید، در حالی که می‌تواند انتقام گیرد.

با آن که خلیفه‌ی مسلمین است و حکمش روان، ولی برای شاد کردنِ دلِ یتیمان، با ایشان هم بازی می‌شود.

کفش وصله‌دار به پا می‌کند، با نان خشکیده افطار می‌نماید، مشکِ کهنه به دوش می‌کشد، به نیازمندان آذوقه می‌برد، با ضعیفان همدردی می‌کند.

قهرمانِ بی‌بدیلِ اُحد، بدر، خبیر، خندق و ... است.

همان علی (ع) که نهج‌البلاغه‌اش را به یادگار نهاد تا جان انسان‌های مشتاق و تشنه‌ی حقیقت را از معنویت سیراب نماید.

پس بر ماست مطالعه، درک و دریافت نهج‌البلاغه.

همه، به متابعت از علی (ع) نیازمندیم. ۱۰

خدا را سپاس می‌گویم که توفیق داد تا خطبه‌ها و نامه‌هایی از نهج البلاغه را به صورت
مثنوی درآورم و رباعیاتی را با مضامین نهج البلاغه بسرایم و در آخر مثنوی‌ها بیاورم.

ابتدا، تردید داشتم که قدم به راه گذارم و این کار را شروع کنم.

می‌ترسیدم در نیمه راه بمانم و نتوانم حتی خطبه‌ای یا نامه‌ای را به صورت منظوم درآورم.

دیوان حافظ را به نیت این کار گشودم، غزلی آمد که بیت آخرش این بود:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق / بدرقه‌ی رخت شود همت شحنه‌ی نجف

من دیوان حافظ را زیاد خوانده بودم ولی تا آن زمان، آن غزل و این بیت را ندیده و نخوانده

بودم و این، بشارتی بود به این بنده‌ی حقیر که امیدوار باشم و بنویسم.

لیکن آرزو دارم و امیدوارم، توفیق آن داشته باشم که روزی جلد دوم کتاب را نیز، با عنوان

« نهج البلاغه‌ی منظوم ۲ » به چاپ رسانم.

این جانب، نه از متن عربی، بلکه از روی ترجمه‌ی دکتر سید جعفر شهیدی، که ترجمه‌ای

جالب، رسا و دقیق است، خطبه‌ها و نامه‌ها را به صورت منظوم درآورده‌ام.

برای رعایت کردن وزن و قافیه، گاه مجبور شده‌ام کلمات یا جملاتی را به اصل متن بیفزایم

یا از آن بکاهم. ولی سعی کرده‌ام مضمون اصلی جمله‌های متن را رعایت کنم و تا آن جا که

ممکن است به طور دقیق، مطالب و مفاهیم را ارائه نمایم و در دل بسرایم:

خدایا، خدایا، به روز جزا به حق فرستاده‌ات مصطفی

ز نور رخ مقتدایم علی دل و دیده‌ام را بکن منجلی

تابستان هزار و چهار صد و دو

علی آزاد قوشچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

به نام خداوند بخشندهی مهربان

سوگند به روزگار.

که بی گمان انسان در زیانکاری است.

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و

همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند و همدیگر را به شکیبایی

سفارش کرده‌اند.

از خطبه‌های آن حضرت است که در آن، آغاز آفرینشِ آسمان و زمین و آدم را بیان فرماید.

حمد مخصوصِ خداوندی است که گویندگان

همچنان از وصفِ او در مانده‌اند و ناتوان

هم به جز حیرت به جایی راه نتواند که بُرد

جمله نعمت‌های او را گر کسی خواهد شمرد

نیز، نتواند که حقّ او به جای آرَد کسی

گر در این ره، از سرِ ایمان بکوشد هم بسی

آن خداوندی که اندیشه به سُویش ره نیافت

گرچه با پایِ طلب، بسیار سوییِ او شتافت

پایِ اندیشه در این ره، لنگ می باشد مُدام

گرچه خود، اندیشه باشد تیزپوی و تیزگام ۵

فکر گرچه ژرف‌رو، لیکن به سنگ آید سرش

بحرِ ژرفِ معرفت، در مانده سازد پیکرش

هان که از وصفِ صفاتش، ناتوان گردد زبان

او که هرگز در نگنجد در زمان و در مکان

هم، پدید آورد مردم را ز رویِ قدرتش

هم، پراکند ابرها را او، ز رویِ رحمتش

در فضایِ بی‌کرانه، تا زمین یابد قرار

لرزه‌ها را کرد با خرسنگ‌ها آن گه مهار

پس، همانا معرفت سرلوحه‌ی دینِ خداست

این که بشناسی خدا را، آن که ما را راهنماست ۱۰

همچنین، بشناختن، یعنی که باور داشتن
 نیز، باور داشتن، او را یکی انگاشتن
 هم، یکی انگاشتن، از وی اطاعت کردن است
 از سرِ اخلاص، پیوسته عبادت کردن است
 هم، اطاعت کردنِ شایسته این که در حیات
 همچنان او را بدانی تو، منزّه از صفات
 چون صفت یعنی که با موصوف در واقع جد است
 همچنین موصوف یعنی با صفت یک نه، دو تاست
 پس اگر او را کسی همراه داند با صفت
 همچنان، پیوسته او را با قرینی، عاقبت ۱۵
 با قرینی وان که پیوندد، دو تایش خوانده است
 غافل و سرگشته بذرِ بددلی افشانده است
 هر که هم خواند دو تایش، خواند او را جزء جزء
 از سرِ کج فهمی آری، داند او را جزء جزء
 هر چه که دارد به سر، آن نیست جز وهم و خیال
 پس نمی داند خدا را، این ز وی باشد محال
 هر که هم او را نداند، در جهت بنشاندش
 در جهت بنشاندش، محدود هم می خواندش
 چون که محدودش بخواند، خواندش محدود نیز
 دور افتد او، همانا از ره مقصود نیز ۲۰
 آورد در چیزی او را، هر که گوید او کجاست؟
 او که حیّ غالب است و مُلکِ او بی انتهاست
 آن کج اندیشی که گوید بر فراز چیست او؟
 گفته اش یعنی که در جاهای دیگر نیست او

مالکِ مُلکِ زمین و آسمان‌ها هست او
 بوده و در هر کران تا بی‌کران‌ها هست او
 قادر است و قاهر است و خالقِ بالا و پست
 نامده از نیست بر هستی، که دائم بوده است
 هست با هر چیز، لیکن نیست با آن همنشین
 خالی از او نیست چیزی در دو عالم همچنین ۲۵
 آن که انسان آفرید و نورِ ایمان آفرید
 بی‌وسیت، هرچه که خواهد، پدید آرد پدید
 حاضر است و ناظر است و حی و بی‌همتاست او
 از ازل همواره بوده، تا ابد یکتاست او
 او کجا ترسد ز تنهایی؟ که انبازی نداشت
 کی جدا افتد ز دمسازی؟ که دمسازی نداشت
 آفرینش را ز رویِ رحمت‌اش آغاز کرد
 همچنین، بر رویِ ما درهایِ رحمت باز کرد
 آن توانا، روزِ روشن، هم شبِ تار آفرید
 جمله مخلوقات را هم، او به یک بار آفرید ۳۰
 بی‌نیاز از فکر کردن، بی‌نیاز از بیش و کم
 بی‌نیاز از آزمایش، هم زِ دیگر چیز هم
 هرچه را با حکمت‌اش در وقتِ خود پرداخت او
 هرچه را آن گونه که می‌خواست آری، ساخت او
 پس، برآورد آسمان‌ها و زمین را از عدم
 سازگاری داد اجزایِ مخالف را به هم
 هر طبیعت را ز رویِ علم، تأثیری بداد
 نیز، آن تأثیر، در ذات و نهادِ آن نهاد

پیش از آن که آفرینند، داشت بر هر چیز علم

بی‌نهایت هست او را، بی‌نهایت، علم و حلم ۳۵

واقف از آغازشان و واقف از انجامشان

آگه از ماهیت و آگه ز هر چه نامشان

پس، فضاها و کران‌های وسیع و بی‌کران

هم، هوایی در همه سوی زمین و آسمان

خالق سبحان، به فضل و رحمت خود آفرید

قادر است و هر چه که خواهد، پدید آرد، پدید

قادر بخشنده‌ای که، آشکار است و نهان

کرد در مُلکِ زمین، آن گاه آبی را روان

آن چنان آبی که موجش آن دگر را می شکست

این یکی موجش به رویِ موجِ دیگر می نشست ۴۰

نیز، آن امواج جوشان و خروشان را نهاد

با توانمندی و با دانایی‌اش بر پشتِ باد

بادِ تندی که موانع را به هم ریزد، به هم

هر چه پستی و بلندی، نیز، هر چه پیچ و خم

باد را فرمود هم، تا باز دارد آب را

آبِ مَوّاج و به هم کوبنده و بی‌تاب را

آب در مرزی معین ماند و گردد مهار

همچنان، ناید فرا سو، گرچه باشد بی‌قرار

زیرِ باد آن گه، فضایی نافذ و بشکافته

سرکش و آرام، هر سو همچنان ره یافته ۴۵

آبِ انبوه و جهنده، پُر خروش و پُرتوان

گشته بر بالایِ آن، همواره جاری و روان

۲۰

نیز، بادِ دیگری، بی بار و نازا آفرید
 تا وزد از خاستگاهی ناپدید و بس بعید
 تا به هر جانب بگرداند خروشان آب را
 آری آری، آبِ بی پایان و بی پایاب را
 موج دریا را برانگیزاند و برهم زند
 آن خروشان موج‌ها را همچنان، در هم تند
 آن چنان که گویی آن دم، مشک می‌جنباند باد
 یا چنان که، در فضای خالی‌ای می‌راند باد ۵۰
 آبِ بی‌پایاب اگرچه پُر خروش و بی‌کران
 بادِ توفنده، سرش را بُرد بر پایانِ آن
 بعد، جنباننده را فرمود بر آرام آب
 تا بیفتد آب، از آن سرکشی و پیچ و تاب
 سر بر آوردند از کف‌ها و از بر، کوهه‌ها
 هم از این جا هم از آن جا، باز دیگر کوهه‌ها
 پس، خداوندِ توانا سطح و کف را در فضا
 کرد بالا و پدید آورد هر سو، قلّه‌ها
 قادرِ قاهر، پدید آورد از آن، هفت آسمان
 آسمان‌ها هر یکی، بی‌انتهای و بی‌کران ۵۵
 پس، فرودین آسمان آورد از موجی پدید
 آن چنان موجی که با فرمان و امرش آرمید
 همچنین، بالاترین یک سقفِ محفوظ و بلند
 آسمانی برکشیده، بی‌ستون، بی‌هیچ بند
 آسمانی رفته بالا، استوار و برقرار
 بی‌طناب و میخ، لیکن پایدارِ پایدار

آسمان‌ها را به کوب‌ها، سپس زینت بداد
 ماه را، خورشید را هم، در مسیر خود نهاد
 ماه تابان، نیز خورشیدِ فروزان، همچنان
 هریکی در کارِ خود، در پُرتاره آسمان ۶۰
 آسمان‌های برین را، پس به لطفِ خود گشود
 هریک از آن‌ها ز انواعِ ملائک پُر نمود
 پس گروهی، همچنان در حالِ سجده، با خشوع
 هم، گروهِ دیگری، پیوسته در حالِ رکوع
 هیچ یک را نیست هم، یارایِ بر پا خاستن
 ذکر گویانند، بی‌افزودن و بی‌کاستن
 در صفِ پیوسته‌ای هم، گونه‌ای دیگر به پا
 گونه‌ای هم، بی‌ملالت، باز در ذکر و دعا
 خواب، بیهوشی، فراموشی، ز ایشان دور هست
 سستی و بی‌حالی و رخوت بسی مهجور هست ۶۵
 هم، گروهی دیگر از ایشان، امینِ وحیِ او
 حاملِ پیغامِ او پیغمبران را، مو به مو
 نیز، می‌رانند بر مردمِ قضایِ کردگار
 آن که آگاه است از هرچه نهان و آشکار
 پس گروهی، بندگانش را نگهبان هر زمان
 هم، گروهی جمله دربانان درهایِ جنان
 هم گروهی، پای‌هاشان هست محکم در زمین
 گردنِ هریک ولیِ بگذشته از عرشِ برین
 پس، ستبری و تنومندی است ایشان را نشان
 چون که می‌باشد برون از حد توانمندی‌شان ۷۰

سخت موزون و مناسب، دوش‌های هر کدام

عرش را بر دوش بردارند پس آن‌ها مدام

هم، حجابِ عزّت و قدرت کند مستورشان

از هر آن چه نیست بایسته، نماید دورشان

صورتی هرگز نینگارند بر معبودِ خویش

همچنان کوشند هر یک، در ره مقصودِ خویش

ذکر می‌گویند و می‌دانند هم، این نکته را

همچو اوصافِ خلاق نیست اوصافِ خدا

هم، به یک جایش نمی‌دانند با وهم و گمان

مثل و مانندی نمی‌خوانند بر آن جاودان ۷۵

تا مبادا که، اشارت‌ها دهند او را به آن

کردگاری که نیاید هیچ در وصف و بیان

صفت آفرینش آدم (ع)

قادر سبحان و روزی بخش، ربّ العالمین

پس فراهم کرد انواع طبایع از زمین

از زمینِ نرم و ناهموار، از شیرین و شور

هر یک از اجزاء، ناساز و مخالف، لیک جور

تا چنان خاکی فراهم شد، نظر بر خاک کرد

خاک را آبی زد و با آب، آن را پاک کرد

با تریّ مهرِ خود آمیخت هم، آن خاکِ پاک

بعد هم، خاکِ به هم آمیخته، شد چسناک ۸۰

صورتی از آن پدید آورد پس، شایسته هم

هر یک از اندام‌هایش، درخور و بایسته هم

عضوها هر یک جدا و متصل بر یکدگر

جملگی در جایگاهِ خویش، از پا تا به سر

بعد هم آن را بخشکانید، تا یک لخت شد

همچنین، مدتِ زمانی داشتش تا سخت شد

آن چنان شد که اگر بادی به سویش می‌وزید

با صدایِ باد، هم برگوش، بانگش می‌رسید

پس ز روحِ خویش، در آن صورتِ بی‌جان دمید

جان گرفت آن صورتِ بی‌جان و انسان شد پدید ۸۵

پیکرِ خاکی، بدین سان شد عزیز و ارجمند

صاحبِ اذهانِ روشن گشت و افکارِ بلند

تا بگیرد دائم آن افکار و اذهان را به کار

تا کند در کارها دخل و تصرفِ بی‌شمار

دست و پا و دیگر اعضایی همه در خدمتش

تا پردازد دگر بر کارها با قدرتش

دانشش، تا حقّ و باطل را کند از هم جدا

هم، شناسد طعم‌ها و رنگ‌ها و بوی‌ها

همچنین، آمیزه‌ای از طبع‌ها و خوی‌ها

طبع‌ها و خوی‌هایِ سرکش و از هم جدا ۹۰

گرم را آمیخت با سردی و، خشکی با تری

هر یکی را اُنس و الفت داد هم، با دیگری

از ملائک خواست که، پیمانِ خود جمله به جا

آورند آن گاه با اخلاص در راهِ وفا

سجده بنمایند بر آدم، همه با ذوقِ جان

مهرِ خود را جملگی سازند بر آدم عیان